

تقدیم به همهٔ بچه‌های علوم انسانی 😊

احمد خداداد حسینی

اون قدیم ندیما که ما موقع توپ‌بازی لباسامونو کثیف می‌کردیم، شیوه‌های تربیتی والدین گرامی یکم فیزیکی‌تر بود، مثلاً با کمک نوازش‌های سخت یا دمپایی اصول تربیتی پیاده‌سازی می‌شد! اما اگه الان بچه‌ای همچین کاری کنه بهش می‌گن: «برو تو اتاقت به کارت فکر کن!»

البته شیوهٔ بدی هم نیس، یه وقتایی لازمه همهٔ ماها بریم توو اتاقمون، درو ببندیم و فکر کنیم، به کارایی که کردیم، به لباسی که کثیف کردیم، به کارایی که بقیه بهش می‌گن درست و این که چرا درسته، معیار سنجش درست یا غلط بودن کارهای انسان چیه؟ چرا گاهی وقتا ما رو از انجام کاری که برامون لذت‌بخشه منع می‌کنن؟ اصلاً مبنای حس لذت توو ما آدما چیه؟ لذت لزوماً رفع یه نیازه یا نه، یعنی اول نیازی در ما به وجود اومده و لذت به تبع اون نیاز، یا نه لذت به خودی خود، فارغ از نیاز موجودیت داره؟ اصلاً اول لذت وجود داشته یا نیاز؟ (مث این که بگیم اول مرغ بوده یا تخم‌مرغ؟) و مهم‌تر این که لذت چه جایگاهی توو معنای اصیل زندگی ما داره؟ ...

می‌بینی؟ از یه توپ‌بازی ساده شروع شد، اما تهش فلسفی شد! انگار نشستن توو خلوت و مدت‌ها فکر کردن، از هر جایی شروع شه، اگه درست پیش بره آخرش به پرسش‌های فلسفی ختم می‌شه. انگار فلسفه اساس و مبناییه که مستقیم یا غیرمستقیم تکلیف خیلی چیزا رو توو زندگی ما معلوم می‌کنه.

کسی چه می‌دونه، شاید سقراط هم یه روز توو بچگیاش موقع توپ‌بازی لباساشو کثیف کرده، بعد چون اون موقع هنوز دمپایی و کمر بند سگ‌دار کشف نشده بوده ابوالسقراط! پدر خانواده بهش گفته بره توو اتاقش و به کارش فکر کنه، اونم فکر کرده، فکر کرده، فکر کرده و این‌قدر عمیق و درست و ریشه‌ای فکر کرده که شده سقراط فیلسوف!

درسته که تو دیگه بچه نیستی ولی هنوز دیر نشده، تو هم اون توپو بذار کنار، کتاب فلسفهٔ خیلی‌سبزو بردار بیار توو اتاق و شروع کن به فکر کردن، می‌تونی از فکر کردن به تستای کنکور شروع کنی...

تشکر می‌کنم از احمد خداداد عزیز که هم فلسفه رو خوب بلده و هم خیلی خوب و قشنگ می‌نویسه و ممنونم از خانم‌ها سیده مریم طاهری و الهه آرانی و همهٔ دوستای تولیدی‌مون. مرسی که این‌قدر خوبید.

به امید دیدارتون

فلسفه می‌تواند رهایی‌بخش باشد! می‌دانید چرا؟ چون قرار است به ما شجاعت فکر کردن و تصمیم‌گرفتن را یاد بدهد. فکرکردنی که قدم اول آگاهی است و هیچ چیز به اندازه آگاه‌بودن و آگاهانه قدم‌برداشتن در زندگی به ما کمک نمی‌کند. راستش را بخواهید، اصلاً کل علوم انسانی همین است که آگاهی آدم‌ها را نسبت به جهان اطرافشان گسترش دهد، پس به خودتان افتخار کنید. امیدوارم روزی بتوانید دنیای بهتری بسازید.

کتابی که برایتان آماده کرده‌ایم، تروتمیز و پُروپیمان است. چیزی کم ندارد و اگر آن را خوب بخوانید، هم برای کنکور و آزمون‌های آزمایشی، کارتان راحت خواهد بود و هم برای امتحان تشریحی.

درس‌نامه کتاب دارای چند بخش است. اول از همه، مطالب کتاب درسی را به طور کامل و با مثال‌های ساده می‌خوانیم. در بخش «چی بود، چی شد؟!» خلاصه مطالب را یک‌بار مرور می‌کنیم تا چیزی از یادمان نرود. بعدش در بخش «حواست باشه!» نکات و اشتباهات رایج مفهومی را می‌بینیم تا جلوی سوء فهم گرفته شود. در «اگه گفتی» ها یکبار خودمان را می‌سنجیم که ببینیم درست یاد گرفته‌ایم یا نه. در آخر درس‌نامه هم با بخش «لازمت میشه» با انواع ترفندهای طراحان سؤال به تفکیک موضوعات هر درس، آشنا می‌شویم. جوری که هیچ‌رقمه فریب تست‌ها را نخوریم.

تست‌های کتاب سه بخش دارد:

۱. تست‌های زرد: در این بخش سؤالاتی خیلی ساده برای مرور مطالب درس‌نامه آورده شده‌اند. اگر از پس این بخش برنیامدید، دیگر سراغ بخش بعدی نروید؛ برگردید و درس‌نامه را دوباره بخوانید.

۲. تست‌های سبز: این بخش شامل تست‌های استاندارد متوسط و دشوار است. سؤالات کنکورهای سال‌های قبل هم بیشترشان در همین جا قرار گرفته‌اند. در این بخش، هم تست‌زنی را یاد می‌گیرید و هم با انواع و اقسام قالب‌های تستی برای مطالب درس آشنا می‌شوید و هم، شکل و شمایل کنکور و آزمون‌های آزمایشی را به چشم می‌بینید. پس اصل کار شما در همین بخش است.

۳. تست‌های خیلی سبز: این بخش، تست‌های خیلی دشوار را پوشش می‌دهد. اگر از پس برخی تست‌هایش برنیامدید، ناراحت نشوید. بسیاری از این تست‌ها، از کنکور هم دشوارترند.

این کتاب با زحمت دوستان بسیاری نوشته شده. کم‌ترین کارش بر عهده من مؤلف بوده است. اول از همه، از همکاران خوب و دقیق واحد تولید خیلی سبز تشکر می‌کنم که زحمت تمام کار را کشیدند. اسم برخی از آن‌ها را در شناسنامه کتاب می‌بینید. دوم، ویراستاران علمی عزیزی که تمامی اشتباهات علمی و غیرعلمی من را در تألیف برطرف کردند. سوم، سرکار خانم آرانی، مسئول پروژه این کتاب که تقریباً تمامی بار فرایند تألیف و آماده‌سازی کتاب برعهده ایشان بود. چهارم، سرکار خانم طاهری، دوست و همکار قدیمی که نظارت محتوایی کتاب را بر عهده داشتند و پنجم، دوستان و مدیران قدیمی و عزیزم، مهندس سبزمیدانی و دکتر کمیل نصری که همیشه هوای من را داشته‌اند.

فهرست مطالب

سؤال	درس نامه	درسنامه و سؤال
۱۳	۸	درس اول: چیستی فلسفه
۲۵	۲۱	درس دوم: ریشه و شاخه های فلسفه
۳۳	۲۹	درس سوم: فلسفه و زندگی
۴۳	۳۸	درس چهارم: آغاز تاریخی فلسفه
۵۴	۵۰	درس پنجم: زندگی براساس اندیشه
۶۴	۶۰	درس ششم: امکان شناخت
۷۰		آزمون جامع نیم سال اول
۷۶	۷۲	درس هفتم: ابزارهای شناخت
۹۱	۸۳	درس هشتم: نگاهی به تاریخچه معرفت شناسی
۱۰۶	۱۰۲	درس نهم: چیستی انسان (۱)
۱۱۴	۱۱۰	درس دهم: چیستی انسان (۲)
۱۲۲	۱۱۷	درس یازدهم: انسان موجود اخلاق گرا
۱۲۷		آزمون جامع نیم سال دوم
۱۲۹		آزمون جامع کل کتاب
پاسخ		پاسخ نامه
۱۳۱		پاسخ نامه تشریحی
۱۸۰		پاسخ نامه کلیدی

چیستی انسان (۱)

داستان از چه قرار است؟ بحث‌های معرفت‌شناسی تمام شد! در این درس و درس بعدی می‌خواهیم با دیدگاه فیلسوفان دربارهٔ حقیقت انسان آشنا شویم؛ یعنی انسان‌شناسی فلسفی. این درس پنج موضوع اصلی دارد که همگی در مورد انسان‌شناسی فلسفی از دیدگاه فیلسوفان و جریان‌های فکری مختلف است:

- ۱ افلاطون و ارسطو
- ۲ دکارت
- ۳ کانت
- ۴ ماتریالیست‌هایی مثل هابز و مارکس
- ۵ مختصری دربارهٔ نظریهٔ داروین و داروینیست‌ها

خودشناسی یا انسان‌شناسی؟

گاهی به جای کلمهٔ «انسان‌شناسی» از کلمهٔ «خودشناسی» استفاده می‌کنند. در این جا، خود به معنای یک فرد خاص که از خودش صحبت می‌کند نیست، بلکه منظور از خود همان انسان است. به عبارت دیگر، خودشناسی دو معنا دارد:

- ۱ شناخت هر کسی از خود و ویژگی‌های شخصیتی و فردی‌اش
- ۲ شناخت حقیقت انسانی

اما چرا خود به معنای انسان هم به کار می‌رود؟ ببینید، هر انسانی یک «خود» است و این «خود» حقیقتی است که انسان‌های دیگر هم دارای آن هستند. ما وقتی به خودمان فکر می‌کنیم، موجودی را درک می‌کنیم که اگر در آن لحظه یاد انسان‌های دیگری هم بیفتیم، تأیید می‌کنیم که آنان نیز دارای چنین «خودی» هستند؛ پس حقیقت انسان همان «خود» است.

اگر «خودشناسی» به معنای شناخت هر کس از ویژگی‌های شخصیتی‌اش باشد، در مباحث تربیتی کاربرد دارد.
اگر منظور از «خود» حقیقت انسانی باشد، خودشناسی با انسان‌شناسی معادل است.

انسان‌شناسی فلسفی

طرح سؤال در مورد چیستی و ماهیت انسان می‌تواند جنبه‌های مختلفی از وجود آدمی، را به ویژه جایگاه انسان در عالم هستی را روشن کند. معمولاً هر فیلسوف و متفکری، براساس رویکردهای فلسفی و مابعدالطبیعی‌اش، یک جنبه از وجود انسان را پررنگ می‌کند؛ مثلاً یکی روی اراده‌داشتن انسان تأکید می‌کند، یکی روی قدرت تفکر آدمی، دیگری انسان را به عنوان موجود اخلاقی در نظر می‌گیرد، یکی به عنوان اشرف مخلوقات و ... برخی هم البته انسان را خیلی تحویل نمی‌گیرند و میان انسان و حیوانات دیگر تفاوت چندانی قائل نیستند. در این درس، نظرات برخی متفکران و جریان‌های فلسفی را با هم مرور می‌کنیم.

دورهٔ یونان باستان

الف) افلاطون

در یونان باستان، افلاطون نخستین فیلسوفی بود که نظری روشن و دقیق در مورد انسان و چیستی انسان مطرح کرد. البته چون آثار افلاطون از زبان سقراط است و در واقع دیدگاه‌های او را هم منعکس می‌کند، می‌توانیم بگوییم دیدگاه افلاطون منعکس‌کنندهٔ دیدگاه‌های سقراط هم هست. افلاطون معتقد بود انسان دارای حقیقتی دو بُعدی است: یک بُعد همان جسم یا بدن مادی و بُعد دیگرش نفس یا روح غیرمادی. حقیقت برتر انسانی هم همین بُعد روحانی و غیرمادی اوست. اگر یادتان باشد، افلاطون جهان هستی را هم دو بُعدی می‌دانست که شامل عالم طبیعت و محسوس و عالم برتر یعنی عالم مُثُل و معقول بود. حالا می‌بینیم که او دیدگاه‌هایش در هستی‌شناسی را به انسان‌شناسی فلسفی هم منتقل کرده است. خب! حالا سؤال این جاست که افلاطون برای نفس و بدن چه ویژگی‌هایی در نظر می‌گیرد؟

- ← امری محسوس و مرئی و فناپذیر است.
- ← متعلق به عالم طبیعت و در قید محدودیت‌های فیزیکی است.
- ← با بدن سایر حیوانات تفاوت حقیقی و ذاتی ندارد.
- ← غریزی و غیرارادی رفتار می‌کند و تحت فرمان نفس است.
- ← حقیقت برتر انسان و ارزشمندترین دارایی اوست.
- ← امری غیرمحسوس، نامرئی و متعلق به عالم برتر (عالم مُثُل) است.
- ← عامل حیات و جاندار بودن انسان است.
- ← غیرفانی و جاویدان است و قبل از تولد در عالم برتر بوده است.
- ← مهم‌ترین وظیفهٔ هر انسانی، توجه و مراقبت از نفس خویش است.
- ← با مراقبت و تربیت می‌تواند زیبا و به فضایل آراسته شود.
- ← عقل، جزئی از نفس انسان و متمایزکنندهٔ او از حیوانات است.

ب) ارسطو

دیدگاه‌های انسان‌شناسی ارسطو خیلی شبیه افلاطون است و علاوه بر این که انسان را دارای حقیقتی دُوبُعدی می‌دانست، بیشتر نظرات افلاطون را هم قبول داشته است. فقط ارسطو خیلی دقیق‌تر و فنی‌تر در مورد این مسائل صحبت کرده است.

- نفس در دیدگاه ارسطو**
- امری غیرمحسوس و نامرئی است.
 - عامل حیات و جانداربودن انسان است.
 - با تولد انسان پدید می‌آید ولی در بدو تولد بیشتر ویژگی‌هایش حالت بالقوه دارد.
 - عقل انسان جزئی از نفس اوست و وجه تمایز او از سایر حیوانات.
 - دارای ویژگی‌های بالقوه علم، تفکر و عواطف است.
 - به مرور ویژگی‌هایش فعلیت می‌یابد و کامل‌تر می‌شوند.

قوة نطق: یکی از اصطلاحات خاص ارسطو، اصطلاح نطق است.

ارسطو، انسان را «حیوان ناطق» می‌نامد. «نطق» دو معنا برای ارسطو دارد: ۱ **سخن گفتن** و ۲ **تفکر و تعقل**؛ پس وقتی ارسطو به انسان می‌گوید «حیوان ناطق»، منظورش این است که انسان با حیوانات دیگر از نظر قابلیت تفکر و تعقل فرق دارد.

قبلاً یاد گرفتیم که تفکر یعنی سازماندهی تصورات و تصدیقات معلوم برای شکل دادن به یک استدلال یا تعریف. حال، ارسطو معتقد است که انسان این کار را با کمک قوه نطق انجام می‌دهد؛ یعنی وقتی انسان دارد فکر می‌کند و تصدیقات خودش را کنار هم می‌چیند و استدلال می‌کند، در واقع انگار با خودش نطق می‌کند؛ یعنی حرف می‌زند.

از توضیحات قبلی معلوم می‌شود که **تفکر انسان، خود را در نطق و سخن گفتن او نشان می‌دهد**؛ زیرا انسان به دو شکل نطق می‌کند: اول وقتی با خودش فکر می‌کند، انگار دارد با خودش حرف می‌زند و دوم وقتی انسان محتوای تفکر و استدلالش را از طریق حرف زدن به دیگران منتقل می‌کند.

چی بود؟ چی شد؟

مقایسه انسان‌شناسی افلاطون و ارسطو	
تفاوت	شبهات
افلاطون معتقد است، نفس پیش از تولد وجود دارد، ولی ارسطو معتقد است نفس با تولد انسان پدید می‌آید.	انسان موجودی دُوبُعدی (دارای نفس و بدن) است. حقیقت انسان به نفس او بازمی‌گردد. نفس عامل حیات، غیرمادی و نامحسوس است. قوه عقل یا نطق، جزئی از نفس انسانی است. وجه تمایز انسان از سایر حیوانات، جزء عقلانی نفس اوست. نفس، قابلیت تغییر و تکامل و رشد دارد. نفس با مرگ انسان باقی می‌ماند.

حواست باشه!

- ♦ در فلسفه، روح با نفس فرقی ندارد. به عبارت دیگر، چون در فلسفه وقتی در مورد روح صحبت می‌کنیم، ویژگی‌هایی مثل تفکر و اراده را به آن نسبت می‌دهیم، معمولاً به جای روح از اصطلاح «نفس» استفاده می‌کنیم.
- ♦ از نظر افلاطون و ارسطو انسان ترکیبی از جسم و روح است، نه این که فقط روح یا فقط جسم باشد. گرچه کشف حقیقت انسانی و تفاوت انسان با سایر موجودات به شناخت نفس او بازمی‌گردد.
- ♦ وقتی می‌گوییم نفس، عامل حیات است؛ پس هر موجود زنده‌ای دارای نفس می‌شود. گرچه کتاب درسی این را زیاد توضیح نداده، اما با توجه به تست‌های کنکور این مسئله مهم است که افلاطون و ارسطو نفس را عامل حیات همه موجودات زنده می‌دانستند.
- ♦ در دیدگاه افلاطون و ارسطو، نمی‌توانیم بگوییم وجه تمایز انسان از سایر جانداران، نفس است. بلکه باید بگوییم وجه تمایز نفس انسانی یا قوه عقل است. زیرا نفس انسانی، تنها نفسی است که جزء عقلانی دارد.

دوره جدید اروپا

در درس هشتم، دیدیم که دوره جدید اروپا در حوزه معرفت‌شناسی، به دو جریان اصلی عقل‌گرایی و تجربه‌گرایی تقسیم شد. در حوزه انسان‌شناسی فلسفی نیز، اروپاییان دو گرایش و جریان متفاوت ایجاد کردند. تا امروزه نیز این دو جریان در مباحثات فلسفی مربوط به ماهیت و چیستی انسان حضور دارند. یکی از این جریان‌ها مانند افلاطون و ارسطو، انسان را دارای دو بُعد روحی و مادی می‌دانند و جریان دیگر، معمولاً نفس را انکار و انسان را مادی تفسیر می‌کنند. البته برخی از متفکران جریان دوم، نفس را منکر نیستند، بلکه آن را چیزی فرعی نسبت به بدن در نظر می‌گیرند؛ یعنی می‌گویند اصل انسان مادی است و نفس از آثار و لوازم بدن آدمی است.

- دو جریان انسان‌شناسی فلسفی در اروپای دوره جدید**
- ۱ **معتقدان به دُوبُعدی بودن انسان**
 - تحت تأثیر افلاطون و ارسطو هستند.
 - نفس را حقیقت انسان می‌دانند.
 - ۲ **معتقدان به تک‌ساحتی بودن انسان**
 - حقیقت آدمی را بدن می‌دانند.
 - یا نفس را انکار می‌کنند یا آن را فرع بر بدن در نظر می‌گیرند.

الف) دکارت

قبلاً با دکارت آشنا شدیم و فهمیدیم که او یکی از فیلسوفان عقل‌گرای اروپایی است. دکارت هم مثل افلاطون و ارسطو، انسان را موجودی دو بُعدی می‌داند که از جسم و روح تشکیل شده است. منتهی دیدگاه او دربارهٔ نفس و بدن و رابطهٔ آن‌ها متفاوت از فیلسوفان قبلی است.

- ۱) او می‌گوید: بدن انسان یک ماشین پیچیده است که به طور خودکار فعالیت می‌کند؛ یعنی فعالیت بدن، مانند تنفس و ضربان قلب و ... باعث می‌شود بدن یک ماشین خودکار باشد و از این نظر، انسان مانند دیگر حیوانات باشد. از نظر دکارت بدن ما چون جسم است، از قوانین فیزیکی تبعیت می‌کند. او در نهایت، نتیجه می‌گیرد که بدن نمی‌تواند حقیقت آدمی باشد؛ زیرا فقط یک ماشین پیچیده است که با حقیقت آدمی که یک موجود متفکر و دارای اراده و اختیار است، فرق دارد.
- ۲) **نفس**: نفس یا روح در نظر دکارت، همان «من» در آدمی است که می‌اندیشد و اراده می‌کند. از نظر او حقیقت انسان همین «من» یا «نفس» اوست که مرکز اندیشه‌های آدمی است. از نظر دکارت:

روح از قوانین فیزیکی آزاد است؛ ولی بدن مانند اجسام دیگر از قوانین فیزیکی تبعیت می‌کند و آزاد نیست.

- ۳) از نظر دکارت، **نفس و بدن به طور کامل از یکدیگر جدا هستند**؛ یعنی گرچه دکارت برای انسان هم نفس و روح قائل است و هم جسم و بدن، اما این دو را کاملاً از هم تفکیک می‌کند. به همین دلیل، در یک موضع افراطی، دکارت انسان را در حقیقت، نفس می‌داند نه بدن، زیرا بدن برای او صرفاً یک ماشین است و ارزشی بیشتر از این ندارد.
- ۴) دکارت معتقد است انسان دارای اراده و اختیار است و این اراده و اختیار از نفس انسان ناشی می‌شود؛ زیرا نفس تابع قوانین مادی و فیزیکی نیست.

🔗 حواست باشه!

- ♦ دکارت، نفس را موجودی دارای اراده و دارای قابلیت اندیشه می‌داند و به همین دلیل، از نظر او، فقط انسان دارای نفس است.
- ♦ وقتی دکارت می‌گوید بدن یک ماشین پیچیده و خودکار است؛ پس دیگر نیازی ندارد که نفس را عامل حیات موجودات زنده بداند.
- ♦ اگر از افلاطون یا ارسطو بپرسیم انسان چیست؟ در جواب می‌گویند: «ترکیبی از نفس و بدن» یا «حیوان ناطق». اما اگر از دکارت بپرسیم، در جواب می‌گوید: «من اندیشنده» یا همان «نفس». به همین دلیل، داشتن جسم و بدن برای انسان در دیدگاه دکارت اهمیتی ندارد، زیرا بدن یک ماشین پیچیده مثل سایر حیوانات است، اما برای افلاطون و ارسطو، انسان ترکیبی پیچیده از جسم و روح بود.
- ♦ تمایز بیش از حدی که دکارت میان انسان‌بودن و بدن‌مندبودن می‌گذارد، باعث می‌شود که او انسان را نفس و روح بشناسد و نتواند رابطهٔ نفس و بدن را به درستی توضیح دهد.

ب) کانت

کانت هم مثل دکارت، به وجود حقیقت نفسانی در انسان و اراده و اختیار او را باور دارد؛ اما استدلال خاصی هم ارائه می‌کند.

- ۱) انسان یک موجود اخلاقی و دارای وجدان اخلاقی است.
- ۲) موجود اخلاقی و داشتن وجدان اخلاقی بدون اراده و اختیار معنا ندارد.
- ۳) پس انسان دارای اراده و اختیار است.
- ۴) بدن، امری جسمانی و مادی و تابع قوانین فیزیکی است؛ پس نمی‌تواند دارای اراده و اختیار باشد.
- ۵) پس اختیار و اراده باید به نفس انسان مربوط باشد که روحانی و غیرمادی است.

استدلال کانت

البته استدلال کانت بسیار پیچیده است و کتاب درسی هم خیلی ساده و مختصر آن را مطرح کرده است. برای ما هم کافی است، همین قدر با استدلال کانت آشنا شویم. چرا کانت برای اثبات وجود نفس به اخلاق متوسل می‌شود؟ در درس قبل خواندیم که کانت نه تجربه‌گرای صرف است و نه عقل‌گرا؛ بنابراین کانت استدلال عقلی محض برای اثبات وجود نفس را نمی‌تواند، قبول کند. از طرف دیگر، نفس غیرمادی را هم که نمی‌شود با روش تجربی اثبات کرد. به همین دلیل، او از اخلاق کمک می‌گیرد و می‌گوید چون انسان دارای وجدان اخلاقی است، پس ...

چی بود؟ چی شد؟

مقایسهٔ انسان‌شناسی دکارت و کانت	
شباهت	تفاوت
انسان موجودی دو بُعدی (دارای نفس و بدن) است. هر دو معتقدند انسان تنها موجودی است که دارای نفس است. هر دو اراده و اختیار را ویژگی نفس غیرمادی می‌دانند. هیچ کدام نفس را عامل حیات نمی‌دانند.	دکارت از طریق امکان تفکر و اندیشه در انسان، به وجود نفس می‌رسد و کانت با تأکید بر وجود وجدان اخلاقی و ارادهٔ انسان، نفس را اثبات می‌کند.

نکات ظریف استدلال کانت	
استدلال کانت	دقت منطقی
از وجود وجدان اخلاقی، وجود اراده و اختیار را نتیجه می‌گیرد، نه برعکس!	نمی‌شود از وجود اختیار، وجود وجدان را نتیجه بگیریم.
از وجود اراده و اختیار، وجود نفس غیرمادی را نتیجه می‌گیرد.	می‌توان از وجود نفس مادی هم وجود اختیار را نتیجه گرفت.

معتقدان به تک‌ساحتی بودن انسان

در درس هشتم با دیدگاه تجربه‌گرایی آشنا شدیم و فهمیدیم که تجربه‌گرایی نمی‌تواند برخی امور مثل نفس، خدا و مانند این‌ها را که غیرمادی هستند و از طریق تجربه به دست نمی‌آیند، اثبات کند. به همین دلیل مکاتب فلسفی تجربه‌گرا معمولاً انسان را صرفاً دارای بُعد مادی و اصطلاحاً تک‌ساحتی در نظر می‌گیرند.

الف) ماتریالیست‌ها

ماتریالیسم (Materialism) یک دیدگاه فکری است که تمام جهان هستی را مادی می‌داند و تمام پدیده‌ها را مادی تفسیر می‌کند. به همین دلیل، ماتریالیست‌ها حتی انسان و حالات روحی و روانی او را نیز تحت تأثیر ویژگی‌های جسم و بدن می‌دانند. از نظر آن‌ها انسان تنها دارای یک بُعد مادی و فیزیکی است و ذهن و روان انسان هم، چیزی جز مغز و سلسله اعصاب نیست. آن‌ها می‌گویند:

انسان یک ماشین مادی بسیار پیچیده است، نه چیزی فراتر از آن.

توماس هابز: او یکی از فیلسوفان انگلیسی تجربه‌گرا در قرن هفدهم است که از ماتریالیست‌های اولیه محسوب می‌شود. او ذهن انسان را یک ماشین پیچیده مادی تلقی می‌کرد که شبیه یک دستگاه مکانیکی مانند اتومبیل کار می‌کند.

مارکس: او هم فیلسوفی ماتریالیست از قرن نوزدهم است. مارکس هم می‌گفت: انسان یک موجود مادی است که نیازهای اصلی او نیازهای مادی هستند. بر همین اساس، او نتیجه می‌گرفت که نیاز انسان به اجتماع، قانون و اخلاق، فقط به خاطر نیازهای مادی انسان به وجود آمده‌اند.

ب) داروینیست‌ها

برای این که داروینیست‌ها را بشناسیم، قبلش باید ببینیم داروین که بود و چه گفت؟ پس اول می‌رویم سراغ خود او.

داروین و نظریه تحول تدریجی انواع: داروین دانشمند علوم طبیعی و زیست‌شناس قرن نوزدهم بود که با بررسی فسیل‌های حیوانات، نظریه‌ای را مطرح کرد که به تحول تدریجی انواع معروف است.

داروین می‌گفت حیوانات پیچیده‌تر، به تدریج و در گذر میلیون‌ها سال، از حیوانات ساده‌تر و اولیه پیدا شدند. نوع انسان هم که یک نمونه از حیوانات پیچیده است از تحول تدریجی انواع حیوانات ساده‌تر قبل از خودش به وجود آمده است. درباره این نظریه باید به چند نکته توجه داشته باشیم:

- ۱ نظریه تحول تدریجی انواع، یک نظریه است نه یک کشف یا قانون علمی.
- ۲ این نظریه نه وجود روح را انکار می‌کند و نه اثبات. به همین دلیل پیروان این نظریه هم می‌توانند منکر بُعد روحانی شوند و هم بدان قائل باشند.
- ۳ اگر کسی هم به وجود روح قائل باشد و هم نظریه داروین، می‌تواند بگوید که روند تکاملی حیوانات، وقتی به مرحله انسانی رسید و نوع انسان پدید آمد، روح خاص انسانی نیز (مثلاً از طریق خدا) به او تعلق گرفت.

داروینیست‌ها چه می‌گویند؟ داروینیست‌ها از یک طرف پیرو نظریه داروین هستند و از طرف دیگر، چون رویکرد تجربه‌گرایانه دارند، به ماتریالیست‌ها نزدیک می‌شوند؛ بنابراین وجود نفس و روح را برای انسان انکار می‌کنند. از نظر آنان، «انسان چیزی نیست جز یک حیوان راست قامت» پس میان انسان و حیوان تفاوت حقیقی و اساسی وجود ندارد. حالا اگر ما انسان‌ها ویژگی‌های ذهنی پیچیده‌تری داریم، تکامل زیستی و نیاز طبیعی ما برای بقا، علت آن بوده است. در واقع داروینیست‌ها از دیدگاه زیست‌شناسانه داروین یک تفسیر فلسفی ارائه دادند.

دیدگاه داروینیسم در نهایت باعث می‌شود که اموری مثل اخلاق، ابعاد اجتماعی انسان و تمایل انسان برای زیست اجتماعی و اخلاقی را به میل انسان برای بقا و برطرف کردن نیازهای طبیعی و مادی‌اش تقلیل دهیم. داروینیسم معتقد است:

- ۱ میان انسان و حیوان تفاوت ذاتی وجود ندارد و انسان ذاتاً از سایر حیوانات ارزشمندتر نیست.
- ۲ انسان فاقد بُعد معنوی یا فضایل اخلاقی ذاتی است و این امور از میل به بقا ناشی شده‌اند.

حواست باشه!

- ♦ ماتریالیسم، انسان را یک ماشین پیچیده می‌داند، اما دکارت، فقط بدن انسان را یک ماشین پیچیده می‌داند.
- ♦ باور به ضرورت داشتن اخلاق و رعایت اصول اخلاقی، به این باور وابسته است که آیا انسان نیازمند زندگی اجتماعی هست یا خیر؟ بنابراین ضروری دانستن اخلاق، ربطی به این ندارد که انسان را دوبعدی بدانیم یا تک‌ساحتی. به همین دلیل، ماتریالیست‌ها و داروینیست‌ها هم به ضرورت اخلاق اعتقاد دارند.
- ♦ نظریه «تحول تدریجی انواع» داروین یک نظریه در حیطه زیست‌شناسی است؛ پس در مورد موجودات زنده است، نه همه موجودات.

آه گفتی: درستی یا نادرستی عبارتهای زیر را مشخص کنید.

درست	نادرست
☐	☐
☐	☐
☐	☐
☐	☐
☐	☐
☐	☐
☐	☐
☐	☐

- ۱- به اعتقاد افلاطون، نفس جزئی از قوه عقل و نامرئی است.
- ۲- ارسطو، برخلاف افلاطون نفس را دارای تکامل می‌داند.
- ۳- از نظر ارسطو، تفکر انسان در گفتار او تجلی می‌یابد.
- ۴- دکارت، من انسانی را موجودی غیرمادی و متفکر می‌داند.
- ۵- کانت می‌گوید: آزاد بودن وجدان اخلاقی معنا ندارد.
- ۶- کانت با اثبات نفس، اختیار انسان را اثبات می‌کند.
- ۷- ماتریالیست‌ها اخلاق را ضرورت زندگی اجتماعی می‌شمارند.
- ۸- داروینیست‌ها فضایل اخلاقی را ذاتی و فطری نمی‌دانند.

پاسخ: درست: ۳، ۴، ۷ و ۸ - نادرست: ۱، ۲، ۵ و ۶

لازمیت می‌شه

موضوع	طراحان در تست چه می‌کنند؟	چه طور گیر نیفتیم؟
افلاطون و ارسطو	نفس، عامل تمایز انسان و حیوان است.	تمایز انسان و حیوان در قوه عقل یا نطق است.
دکارت و کانت	دکارت انسان را ماشین پیچیده می‌داند.	هر دو تکامل و جاودانگی را قبول دارند. اما افلاطون می‌گوید: نفس قبل از تولد وجود داشته ولی ارسطو می‌گوید: با تولد انسان پدید می‌آید.
ماتریالیسم	دکارت از طریق اراده و اختیار، نفس را اثبات می‌کند.	فقط بدن انسان را ماشین پیچیده می‌داند.
داروینیسم	به ضرورت اخلاق اعتقادی ندارد.	دکارت از طریق اندیشه و تفکر، نفس را اثبات می‌کند.
	یک نظریه زیست‌شناسانه است.	اخلاق را به دلیل ضرورت زندگی اجتماعی ضروری می‌داند.
	به ضرورت اخلاق اعتقادی ندارد.	نظریه تحول تدریجی انواع، نظریه‌ای زیست‌شناسانه است و داروینیسم رویکردی فلسفی است.
		اخلاق را به دلیل ضرورت زندگی اجتماعی ضروری می‌داند.

پرسش‌های چهارگزینه‌ای

تست‌های زرد

۶۵۴- اگر خودشناسی را به معنای بگیریم، در مباحث تربیتی کاربرد خواهد داشت.

- (۱) نوعی انسان‌شناسی فلسفی
- (۲) بررسی ویژگی‌های شخصیتی فرد
- (۳) شناخت حقیقت انسانی
- (۴) بررسی ماهیت و چیستی انسان

۶۵۵- کدام پرسش در حیطه انسان‌شناسی فلسفی قرار نمی‌گیرد؟

- (۱) در میان موجودات جهان هستی، انسان چه جایگاهی دارد؟
- (۲) آیا میان انسان و سایر موجودات، تمایزی جدی وجود دارد؟
- (۳) آیا بشر را باید موجودی متناهی و فناپذیر دانست یا برعکس؟
- (۴) آیا مغز انسان می‌تواند کل دانش بشر را در خود جای دهد؟

۶۵۶- چرا افلاطون نفس انسان را نامرئی می‌دانست؟

- (۱) زیرا نفس آدمی در نظر افلاطون دارای قوه تعقل بود.
- (۲) چون نفس در نظرش عامل حیات انسان محسوب می‌شد.
- (۳) زیرا نفس را موجودی غیرمادی و غیرفانی می‌دانست.
- (۴) چون معتقد بود باارزش‌ترین دارایی انسان باید نادیدنی باشد.

۶۵۷- کدام عبارت درست است؟

- (۱) افلاطون معتقد بود، عقل ارزشمندترین دارایی انسان است و باید از آن مراقبت کند.
- (۲) از نظر ارسطو، انسان بدون وجود قوه عقل، موجودی فاقد حیات محسوب می‌شود.
- (۳) به اعتقاد افلاطون، نفس انسان موجودی جاودان است و قابل دیدن و رؤیت نیست.
- (۴) نفس انسانی در نگاه ارسطو، هنگام تولد انسان فقط برخی ویژگی‌هایش بالفعل است.

۶۵۸- کدام گزینه بیانگر ویژگی‌های نفس انسان در نظر ارسطوست؟

- (۱) ازلی و ابدی بودن - امکان رشد و تکامل - غیرمادی بودن
- (۲) فناپذیری - رشد و تکامل تدریجی - قابلیت کسب علم
- (۳) نامحسوس بودن - داشتن قوه تعقل - وجود پیش از تولد
- (۴) قابلیت نطق و تعقل - فعلیت محض - غیرمادی بودن

۶۵۹- کدام گزینه از ویژگی‌های قوه نطق در انسان نیست؟

- (۱) ساماندهی تصورات معلوم برای ارائه یک تعریف درست
- (۲) صورت‌بندی یک استدلال قیاسی و رسیدن به نتیجه
- (۳) اظهار نظر و بیان دیدگاه شخصی خود به دیگران
- (۴) اراده کردن برای انجام یک کار با اجرای یک تصمیم

۶۶۰- دیدگاه انسان‌شناسانه کدام فیلسوف‌ها بیشترین قرابت را به هم دارد؟

- (۱) سقراط، افلاطون و ارسطو
- (۲) افلاطون، کانت و دکارت
- (۳) کانت، دکارت و مارکس
- (۴) هابز، مارکس و کانت

۶۶۱- دیدگاه ماتریالیستی با کدام دیدگاه معرفت‌شناسانه نزدیکی بیشتری دارد؟

- (۱) تجربه‌گرایی
- (۲) عقل‌گرایی
- (۳) شکاکیت
- (۴) پراگماتیسم

۶۶۲- در کدام گزینه همه متفکران، انسان را دوساحتی می‌دانند؟

- (۱) دکارت، کانت و ارسطو
- (۲) کانت، مارکس و دکارت
- (۳) هابز، افلاطون و کانت
- (۴) مارکس، افلاطون و سقراط

۶۶۳- کدام متفکر در تعریف انسان امر اخلاقی را نیز وارد کرده است؟

- (۱) کانت
- (۲) دکارت
- (۳) سقراط
- (۴) افلاطون

۶۶۴- انسان دکارتی را چه چیزی می‌توانیم بدانیم؟

- (۱) موجود زنده‌ای که می‌اندیشد.
- (۲) موجودی که دارای حیات است.
- (۳) نفسی که با بدن یکی شده است.
- (۴) روحی که از جسم جدا شده است.

۶۶۵- کدام گزینه با دیدگاه داروینیست‌ها سازگاری ندارد؟

- (۱) انسان از سایر حیوانات، موجودی پیچیده‌تر است.
 - (۲) انسان و حیوان تفاوت حقیقی با هم ندارند.
 - (۳) میان انسان و سایر حیوانات هیچ تفاوتی وجود ندارد.
 - (۴) نوع انسان از حیوانات ساده‌تر پدید آمده است.
- ۶۶۶- مبنای معرفت‌شناسی داروینیست‌ها با کدام جریان معرفت‌شناسی همسوتر است؟
- (۱) عقل‌گرایی
 - (۲) پراگماتیسم
 - (۳) نسبی‌گرایی
 - (۴) تجربه‌گرایی
- ۶۶۷- استدلال کانت برای اثبات وجود نفس غیرمادی چه ویژگی‌ای دارد؟
- (۱) از وجود علت یک چیز، وجود معلول آن را نتیجه می‌گیرد.
 - (۲) وجود نفس را براساس برخی ویژگی‌های انسان اثبات می‌کند.
 - (۳) قوه تعقل را نشانه و معلول نفس غیرمادی در نظر می‌گیرد.
 - (۴) از غیرمادی بودن جهان هستی به غیرمادی بودن نفس انسانی می‌رسد.

تست‌های سبز

۶۶۸- کدام توصیف از خودشناسی با معنای انسان‌شناسی فاصله زیادی دارد؟

- (۱) درک فرد از خود به عنوان انسان و ویژگی‌های این انسان
 - (۲) کشف ماهیت و چیستی نوع انسان به عنوان موجودی خاص
 - (۳) بررسی ویژگی‌های شخصیتی فرد و شناخت او از خودش
 - (۴) تبیین و روشن‌سازی حقیقت انسانی و ویژگی‌های او
- ۶۶۹- کدام گزینه می‌تواند به دیدگاه انسان‌شناسانه سقراط نزدیک‌تر باشد؟
- (۱) مقصود از «نطق»، قوه تفکر و تعقل است.
 - (۲) انسان دارای وجدان اخلاقی است.
 - (۳) تفاوت انسان با حیوان، قوه نطق اوست.
 - (۴) نفس، بالارزش‌ترین دارایی انسان است.
- ۶۷۰- کدام عبارت با انسان‌شناسی فلسفی افلاطون در تعارض است؟
- (۱) وجه تمایز انسان از سایر حیوانات و موجودات، داشتن نفس است.
 - (۲) نفس انسان با مراقبت می‌تواند زیبا شود و به فضایل آراسته گردد.
 - (۳) ارزشمندترین دارایی انسان نفس اوست که امری نامرئی است.
 - (۴) حقیقت برتر انسان از تمام محدودیت‌های بدن مادی آزاد است.
- ۶۷۱- چرا ارسطو از قابلیت تفکر و تعقل با عنوان قوه نطق یاد می‌کند؟
- (۱) زیرا معنای لفظی «نطق» همان دلیل‌آوری و استدلال کردن است.
 - (۲) چون فکر کردن نوعی سخن گفتن با خود یا دیگری محسوب می‌شود.
 - (۳) زیرا قابلیت سخن گفتن با قابلیت دلیل‌آوری و تعریف یکی است.
 - (۴) چون بدون حرف زدن، نمی‌شود به درستی استدلال کرد و نتیجه گرفت.
- ۶۷۲- کدام گزینه دیدگاه ارسطو درباره انسان را مطرح می‌کند؟
- (۱) انسان موجودی است که توانایی‌های بالقوه‌اش به مرور به فعلیت می‌رسند.
 - (۲) حیات انسان مربوط به بُعد جسمانی و تفکرش مربوط به بعد روحانی اوست.
 - (۳) حقیقت انسان قوه نطق است و بدون نطق، موجودی مرده به حساب می‌آید.
 - (۴) تفاوت انسان با سایر موجودات، داشتن نفس است که سایر موجودات فاقد آن هستند.

۶۷۳- براساس انسان‌شناسی ارسطویی می‌توانیم بگوییم:

- (۱) انسان در بدو تولد، تفاوت خاصی با سایر حیوانات ندارد.
 - (۲) انسان تنها موجودی است که دارای نفس است.
 - (۳) فعلیت‌یافتن ویژگی‌های نفس عامل حیات انسان است.
 - (۴) بدن بدون نفس یک ماشین خودکار و پیچیده است.
- ۶۷۴- میان نفس ارسطویی و دکارتی کدام یک از نسبت‌های چهارگانه منطقی وجود دارد؟
- (۱) تساوی
 - (۲) تباین
 - (۳) عموم و خصوص مطلق
 - (۴) عموم و خصوص من وجه

۶۷۵- در کدام گزینه ارتباط میان عقل و نطق به درستی بیان شده است؟

- (۱) قابلیت نطق پیش‌شرط داشتن توانایی تعقل است.
 - (۲) بدون قوه نطق، امکان تصور تعقل محال است.
 - (۳) هر تعقلی نوعی نطق است اما هر نطقی تعقل نیست.
 - (۴) توانایی نطق انسان، نشان‌دهنده تعقل اوست.
- ۶۷۶- چرا دکارت تأکید می‌کند که روح از قوانین فیزیکی جداست؟
- (۱) زیرا می‌خواهد توانایی تفکر در انسان را نشان دهد.
 - (۲) زیرا در پی اثبات وجود اراده و اختیار در آدمی است.
 - (۳) چون می‌خواهد بگوید انسان فاقد بُعد مادی است.
 - (۴) چون انسان را دارای دو بعد نفس و بدن می‌داند.

۶۷۷- براساس نظریات انسان‌شناسانه دکارت می‌توان گفت:

- (۱) ذهن انسان یک ماشین خودکار است.
- (۲) بدن انسان تفاوت کلی با حیوانات ندارد.
- (۳) ذهن انسان از حیوانات پیچیده‌تر است.
- (۴) نفس از آثار و لوازم بدن انسان است.

۶۷۸- چرا عقل‌گرایان نسبت به تجربه‌گرایان راحت‌تر می‌توانند به وجود نفس در آدمی قائل باشند؟

- (۱) زیرا عقل‌گرایان به باورهای دینی توجه بیشتری دارند.
- (۲) چون عقل‌گرایی نوعی از نفس‌گرایی محسوب می‌شود.
- (۳) زیرا نفس اساساً امری غیرمادی محسوب می‌شود.
- (۴) چون عقل‌گرایان معمولاً ماتریالیست نیز هستند.

۶۷۹- کدام گزینه با انسان‌شناسی دکارت مطابق نیست؟

- (۱) روح اسیر در بدن مادی است و در بند قوانین فیزیکی بدن گرفتار است.
- (۲) روح و بدن کاملاً از یکدیگر مجزا هستند و خاصیت‌های متفاوت دارند.
- (۳) «من» همان روح یا نفس است که مرکز اندیشه‌های انسان است.
- (۴) روح و بدن با یکدیگر هستند و روح از بدن استفاده می‌کند.

۶۸۰- وجه اشتراک انسان‌شناسی دکارت و کانت کدام است؟

- (۱) هر دو متفکر، انسان را موجودی دارای وجدان اخلاقی می‌دانند.
- (۲) هر دو، انسان را موجودی تک‌ساحتی و مادی تفسیر می‌کنند.
- (۳) هر دو می‌کوشند وجود اراده و اختیار را برای انسان اثبات کنند.
- (۴) هیچ‌کدام قوه تعقل و عامل حیات انسان را به نفس مربوط نمی‌دانند.

۶۸۱- کدام گزینه می تواند به نفی وجود بُعد روحانی در انسان منجر شود؟

- (۱) نمی توان به هیچ شناخت ثابت و یکسانی از امور دست یافت.
- (۲) تنها آن چیزی را می شود شناخت که با حواس درک شوند.
- (۳) عقل می تواند امور غیر محسوس را نیز بشناسد و اثبات کند.
- (۴) گرچه حس و شناخت تجربی مفید است، اما کافی نیست.

۶۸۲- کدام گزینه با دیدگاه کانت درباره انسان سازگار است؟

- (۱) وجود وجدان در آدمی بدون اختیار بی معناست.
- (۲) وجود اخلاق از ضرورت زیست اجتماعی ناشی شده است.
- (۳) ذهن و روان انسان، چیزی جز یک ماشین نیست.
- (۴) نیازهای اصلی انسان، نیازهایی مادی محسوب می شوند.

۶۸۳- کدام گزینه درباره داروین، زیست شناس قرن نوزدهم درست است؟

- (۱) نظریه داروین، وجود «روح» یا «نفس» برای انسان را انکار می کند.
- (۲) نظریه او در زیست شناسی، به نام «تحول تدریجی انسان» معروف است.
- (۳) او حقیقت علمی را درباره پیدایش موجودات زنده و انسان کشف کرد.
- (۴) از نظر او حیوانات پیچیده تر، به تدریج از حیوانات ساده تر پدید آمده اند.

۶۸۴- براساس نگاه داروینیستی، می توان گفت:

- (۱) چیزی به نام اخلاق وجود ندارد.
- (۲) بدبودن دروغگویی، امری نسبی است.
- (۳) رعایت اخلاق، هم چنان امری لازم است.
- (۴) تنها تفاوت انسان با حیوانات دیگر، اخلاق است.

۶۸۵- درباره جریان های انسان شناسی فلسفی در دوره جدید اروپا می توان گفت:

- (۱) در دوره جدید اروپا اساساً هیچ فیلسوفی قائل به دوبعدی بودن انسان نیست.
- (۲) اکثر متفکران جدید اروپایی، انسان را آمیخته ای از جسم و روح در نظر می گیرند.
- (۳) از میان متفکران عصر جدید، هابز و کانت، نزدیکی بیشتری به افلاطون و ارسطو دارند.
- (۴) در دوره جدید، برخی متفکران، روح یا نفس را از آثار و لوازم بدن در نظر گرفته اند.

(آزمون های آزمایشی فیلی سبز)

۶۸۶- کدام عبارت درست است؟

- (۱) اگر معلوم شود که بدن مادی می تواند در افعالش آزاد باشد، استدلال کانت در اثبات نفس مجرد به مشکل برمی خورد.
- (۲) قائلان به دیدگاه انسان تک ساحتی، افرادی هستند که بدن انسان را ماشینی خودکار در نظر می گیرند.
- (۳) فقط کسانی که منکر بُعد مجرد انسان هستند، انسان را پیچیده تر از سایر حیوانات می دانند.
- (۴) از نظر ارسطو انسان در ابتدای تولد جز ادراک بدیهیات، هیچ فهم عقلانی دیگری ندارد.

۶۸۷- کدام گزینه توصیف دقیق تری از ماتریالیسم ارائه می دهد؟

- (۱) یک جریان معرفت شناسی است که براساس رویکرد تجربه گرایی، وجود جهان غیرمادی و نامحسوس را انکار می کند.
- (۲) نگاهی هستی شناسانه به جهان است که می گوید هستی صرفاً امری مادی و محسوس است و هستی غیرمادی وجود ندارد.
- (۳) رویکردی در انسان شناسی فلسفی است که برای انسان تنها یک ساحت در نظر می گیرد و بُعد روحی و غیرمادی را قبول ندارد.
- (۴) دیدگاهی است درباره حقیقت انسان که معتقد است جنبه های غیرمادی انسان نیز همان ذهن است که به مغز مادی برمی گردد.

۶۸۸- کدام عبارت با دیدگاه داروینیست ها درباره اخلاق تعارض دارد؟

- (۱) انسان به طور غریزی در پی رفع نیازهای زندگی است و در این مسیر به ناچار، به حقوق هم نوعانش احترام می گذارد.
- (۲) تکامل تدریجی نوع انسان، باعث شده تا انسان به موجودی اجتماعی و اخلاقی با ذهنی پیچیده و توانمند تبدیل شود.
- (۳) ضرورت رعایت اصول اجتماعی و اخلاقی ناشی از تحول و تکامل تدریجی، یکی از انواع موجودات زنده محسوب می شود.
- (۴) انسان، موجودی اجتماعی محسوب می شود و این اجتماعی بودن، رعایت قواعد اخلاقی و اجتماعی را برای او ضروری کرده است.

(آزمون های آزمایشی فیلی سبز)

۶۸۹- کدام گزینه عامل اصلی توجه ماتریالیست ها و داروینیست ها به اخلاق و اصول اخلاقی است؟

- (۱) توجه به هویت فردی و اخلاقی انسان
- (۲) انسان مانند یک ماشین پیچیده است.
- (۳) انسان یک حیوان راست قامت است.
- (۴) جبر وارد شده از طرف زیست اجتماعی انسان ها

۶۹۰- پروانه و دوستش درباره موضوعی با هم گفت و گو می کنند. پروانه به دوستش می گوید من برخلاف ارسطو معتقدم انسان یعنی موجود اخلاقی، موضوع این سخن پروانه و دوستش کدام است؟

(سراسری ۱۳۰۰)

- (۱) مسائل اخلاقی
- (۲) فلسفه اخلاق
- (۳) موجودیت انسان
- (۴) حقیقت انسان

(فارج از کشور ۱۳۰۰)

۶۹۱- توضیح تأثیر متقابل روح و جسم بنا بر دیدگاه کدام یک مشکل تر است؟

- (۱) ملاصدرا
- (۲) دکارت
- (۳) داروینیست ها
- (۴) ماتریالیست ها

(سراسری ۱۳۰۱)

۶۹۲- موضوع انسان شناسی فلسفی کدام است؟

- (۱) «خود» به معنای آنچه که هر کس از خود درمی یابد.
- (۲) ماهیت تفکر، به عنوان عالی ترین ویژگی انسان
- (۳) چیستی انسان و جایگاه او در عالم هستی
- (۴) روان به عنوان منشأ احساسات و رفتارها

(فارج از کشور ۱۳۰۱)

۶۹۳- کدام عبارت درست است؟

- (۱) از نظر افلاطون نفس بالرش ترین دارایی انسان و جزئی از عقل او است که قابل رؤیت نیست.
- (۲) کانت و دکارت در این امر اتفاق نظر دارند که نفس انسان از قوانین فیزیکی تبعیت نمی کند.
- (۳) وجه مشترک هابز و دکارت در انسان شناسی این است که هر دو انسان را یک ماشین پیچیده می دانند.
- (۴) داروینیست ها نظریه داروین را در مورد منشأ پیدایش حیات پذیرفته و بنابراین رعایت اصول اخلاقی را ضروری نمی دانند.

(دی ۱۴۰۱)

۶۹۴- با توجه به نظرات افلاطون در مورد انسان و حقیقت او، کدام عبارت پذیرفتنی است؟

- (۱) هر موجود زنده و دارای نفس، یک جزء نامرئی به نام عقل دارد.
- (۲) نفس انسان در هنگام تولد تحقق ندارد، بلکه به تدریج ایجاد شده و به فعلیت می‌رسد.
- (۳) درک این مطلب که «یک چیز نمی‌تواند هم باشد و هم نباشد»، به نفس انسانی مربوط است.
- (۴) از میان موجودات، فقط انسان دارای حقیقت برتری است که محدودیت‌های ماده را ندارد.

۶۹۵- کدام تشبیه برای بیان نسبت میان حقیقت انسان با بدنش، نزد معتقدین به «انسان تک‌ساحتی»، مناسب‌تر است؟

- (۱) راننده اتومبیل با اتومبیلش
- (۲) آب با اجزای تشکیل‌دهنده‌اش
- (۳) جوانه با بذری که از آن سر می‌زند.
- (۴) بخار آب با ظرفی که آن را به حرکت وامی‌دارد.

تست‌های خیلی سبز

۶۹۶- کدام گزینه بیانگر انسان‌شناسی ارسطوست؟

- (۱) قابلیت نطق که همان گفتار انسان است، در تفکر و استدلال کردن انسان تبلور می‌یابد.
- (۲) نفس انسانی همان‌طور که افلاطون گفته بود، این قابلیت را دارد که تغییر و تکامل یابد.
- (۳) نفس که عامل حیات است، با فعلیت‌یافتن ویژگی‌هایش عامل حیات انسان می‌شود.
- (۴) نفس، همان قوه نطق در انسان است که هم عامل حیات است و هم تفاوت انسان از حیوان.

۶۹۷- از این‌که ارسطو انسان را به جای عاقل، ناطق می‌نامد، چه نتیجه‌ای می‌توان گرفت؟

- (۱) هر انسانی برای تفکر و تعقل، نیازمند سخن گفتن با خودش یا با دیگری است.
- (۲) نطق عبارت است از توانایی صورت‌بندی تصورات و تصدیقات در قالب استدلال.
- (۳) انسان با بیان استدلالش برای دیگری است که قدرت تعقلش را نشان می‌دهد.
- (۴) قدرت تفکر انسان در گفتار و توانایی او برای سخن گفتن، نمود پیدا می‌کند.

۶۹۸- در کدام گزینه به تفاوت دیدگاه ارسطو و دکارت درباره نفس اشاره شده است؟

- (۱) بدن بدون نفس یک جسم بی‌جان محسوب می‌شود.
- (۲) ماهیت و حقیقت انسان را نفس او تشکیل می‌دهد.
- (۳) این نفس انسان است که می‌تواند استدلال، تایید یا انکار کند.
- (۴) بدن، امری مادی و در چارچوب قوانین طبیعی است.

۶۹۹- از عبارت زیر کدام نتیجه حاصل می‌شود؟

«بدن ماشین پیچیده‌ای است که به صورت خودکار عمل می‌کند؛ اما این روح است که حقیقت من انسانی را تشکیل می‌دهد و مرکز اندیشه‌های اوست.»

- (۱) نفس انسانی با نفس سایر موجودات متفاوت است.
- (۲) انسان، ترکیبی پیچیده است از روح غیرمادی و بدن مادی.
- (۳) حیوانات و گیاهان ماشینی پیچیده و خودکارند.
- (۴) موجود بی‌روح، برابر است با شیء بی‌جان و جسم بی‌حرکت.

۷۰۰- کدام عبارت می‌تواند مستقیماً به دیدگاه ماتریالیستی منجر شود؟

- (۱) بدون ادراک حسی و با عقل صرف هیچ‌گاه شناخت تجربی شکل نمی‌گیرد.
- (۲) هیچ‌گاه نمی‌توان با استدلال عقلی محض به شناختی معتبر دست یافت.
- (۳) اگر چیزی با روش تجربی قابلیت اثبات ندارد، وجودش محل تردید است.
- (۴) روش تجربی تنها راهی است که ما را به شناخت درست و معتبر می‌رساند.

۷۰۱- کدام عبارت درباره تاریخچه انسان‌شناسی فلسفی درست است؟

- (۱) در انسان‌شناسی دکارت، معنای کلی «نفس» به قوه نطق ارسطویی تقلیل داده شده است.
- (۲) در نظریه افلاطون، وجود یا عدم وجود نفس، متمایزکننده انسان از سایر موجودات است.
- (۳) انسان‌شناسی عصر جدید، اراده و اختیار انسان را وجه تمایز او از سایر جانداران می‌داند.
- (۴) دیدگاه ماتریالیستی نمی‌تواند برای ضرورت زیست اجتماعی انسان‌ها توجیهی ارائه کند.

۷۰۲- از میان فیلسوفان غربی، موافق این دیدگاه است که و مخالف آن است.

- (۱) دکارت - روح، عامل حیات بدن انسان است. - کانت
- (۲) مارکس - اخلاق، ضرورت اجتماعی انسان است. - داروین
- (۳) ارسطو - نفس انسانی قابلیت تغییر دارد. - افلاطون
- (۴) کانت - روح از بند عالم طبیعت آزاد است. - ارسطو

۷۰۳- اخلاقی زیستن انسان‌ها در نظر افلاطون و ماتریالیست‌ها چه تفاوتی با هم دارد؟

- (۱) افلاطون آن را اصل و قاعده‌ای ضروری و ماتریالیست‌ها امری اختیاری می‌دانند.
- (۲) ضرورت زیست اخلاقی برای افلاطون امری ذاتی و برای ماتریالیست‌ها غریزی است.
- (۳) در نظر ماتریالیست‌ها، اخلاقی زیستن از روی ضرورت است و فایده‌ای برای انسان ندارد.
- (۴) ماتریالیست‌ها، برخلاف افلاطون، ضرورت آن را ناشی از جبر محیطی می‌شمارند.

۷۰۴- براساس استدلال کانت برای اثبات وجود نفس در انسان می‌توانیم بگوییم: اگر انسان

- (۱) وجدان اخلاقی نداشت، اراده و اختیار نداشت.
- (۲) اراده و اختیار نداشت، موجودی اخلاق‌گرا نبود.
- (۳) دارای فضایل اخلاقی نبود، فاقد اراده و اختیار بود.
- (۴) دارای وجدان اخلاقی نبود، فاقد نفس غیرانسانی بود.

۷۰۵- کدام عبارت با نظر داروینیست‌ها هماهنگ است؟

- (۱) بدن ماشینی پیچیده است که به صورت غریزی فعالیت می‌کند و مرکز اندیشه‌ها، ذهن است که بر بدن فرمان می‌راند.
- (۲) فرایند تکاملی موجودات مادی، منجر به ظهور موجودات پیچیده‌ای شده است که دارای نوعی شعور ویژه هستند.
- (۳) گرایش به فضائل اخلاقی به صورت طبیعی و غریزی در انسان وجود دارد و انسان براساس آن رفتار می‌کند.
- (۴) برخی از موجودات زنده در روند تأمین نیازهای اساسی خود، ناچار از پذیرش حقوق دیگر افراد شده‌اند.

(فارج از کشور ۱۴۰۳)

۶۵۰- گزینه (۲) عبارت «هستی همواره بود»، به هیچ وجه قابلیت بررسی تجربی ندارد (دقت کنید که نگفته طبیعت، بلکه گفته هستی!). از نظر اثبات‌گرایی یا پوزیتیویسم، وقتی گزاره‌ای امکان بررسی تجربی نداشته باشد، آن گزاره معنای روشنی ندارد و بی‌معنا یا مبهم است.

بررسی سایر گزینه‌ها: ۱ اثبات‌گرایی می‌گوید چیزی که قابلیت بررسی تجربی ندارد، بی‌معنا و مبهم است، نه این که وجود ندارد. ۳ ناشناختنی با ناموجود فرق دارد. اثبات‌گرایی صحبت از ناشناختنی را صحبت مبهم می‌داند. ۴ اثبات‌گرایی نوعی رویکرد در تجربه‌گرایی مطلق است و تجربه یعنی همکاری حس و عقل. اصلاً در فلسفه نمی‌توان عقل را قبول نداشت.

۶۵۱- گزینه (۱) جریان نسبی‌گرایی عصر جدید خودش یکی از شاخه‌های تجربه‌گرایی و تأکید بیش از حد بر شناخت تجربی است. در واقع، از آن جایی که شناخت تجربی نمی‌تواند در برخی حیطه‌ها اظهار نظر کند، نسبی‌گرایی در اموری مانند اخلاق، دین و الهیات رشد کرده است. به عبارت دیگر، کنار گذاشتن این باور که استدلال عقلی محض می‌تواند معتبر باشد، راه را برای نسبی‌گرایی باز کرده است. از طرف دیگر، هر گونه کشف و شهود معنوی نیز صرفاً امری شخصی و فردی است و نمی‌توان دستاوردهای آن را بدون استدالات عقلی برای دیگر معتبر ساخت.

۶۵۲- گزینه (۳) مشکل واقع‌نمایی علوم تجربی به عدم قطعیت شناخت تجربی بازمی‌گردد؛ یعنی چون در بسیاری موارد، نتایج شناخت تجربی غیرقطعی است؛ واقع‌نمایی این شناخت زیر سؤال رفته است. این عدم قطعیت به سه دلیل است: ۱- ناتوانی تجربه در دستیابی به تمامی ویژگی‌های اشیا (۱) ۲- احتمالی بودن بسیاری از نتایج تجربی (۲) و (۴) تفاوت میان تجربه انسان‌ها، اما این که شناخت تجربی در حیطه علوم انسانی و اجتماعی کارایی کمی دارد، به مشکل محدودیت شناخت تجربی بازمی‌گردد، نه عدم قطعیت یا واقع‌نمایی آن.

۶۵۳- گزینه (۴) تفاوت اصلی میان پروتاگوراس و نسبی‌گرایان در این است که نسبی‌گرایان وجود واقعیت ثابت و مستقل از ذهن و ادراک ما را قبول دارند؛ یعنی می‌گویند واقعیت ثابتی هست، اما درک من از آن نسبی است. در حالی که پروتاگوراس می‌گوید واقعیت ثابتی وجود ندارد و هر چه هست، همین درک متفاوت ما آدم‌هاست. در (۴) چون گفته «درک من از آن چه هست» پس منظور این است که یک واقعیتی هست و حالا درک من از آن با درک دیگری فرق دارد؛ پس این عبارت وجود واقعیت ثابت و مستقل از فهم ما را پیش‌فرض گرفته است.

درس ۹ چیستی انسان (۱)

۶۵۴- گزینه (۲) خودشناسی دو معنا دارد؛ یکی به معنای بررسی ویژگی‌های فردی و شخصیتی که به حوزه‌های تربیتی مربوط است و دیگری به معنای حقیقت انسانی که معادل انسان‌شناسی خواهد بود.

۶۵۵- گزینه (۴) ۱ تا ۳ پرسش‌هایی بنیادین در حوزه انسان‌شناسی مطرح می‌کنند و پاسخ آن‌ها را نمی‌توان از طریق علوم تجربی به دست آورد، اما این سؤال که از توانایی مغز انسان می‌پرسد، موضوعی است که در عصب‌شناسی و از طریق علوم تجربی آزمایش می‌شود.

۶۵۶- گزینه (۳) از نظر افلاطون، نفس امری غیرمادی بود و به همین دلیل، هم نامرئی بود و هم غیرفانی. فراموش نکنیم امر غیرمادی نمی‌تواند از طریق حواس درک شود.

۶۵۷- گزینه (۳) ارسطو نفس را غیرمادی، نامرئی و جاودان می‌داند. این نفس (نه فقط عقل) ارزشمندترین دارایی انسان است (رد ۱). ارسطو نیز نفس (نه عقل) را عامل حیات انسان می‌داند (رد ۲) که در ابتدای تولد انسان حالت بالقوه دارد (رد ۴).

۶۵۸- گزینه (۲) از دیدگاه ارسطو نفس انسان غیرمادی است، با تولد انسان پدید می‌آید اما جاودانه نیست و از بین می‌رود (رد ۱) و (۳). در ابتدا استعداد محض و بالقوه است و به تدریج رشد می‌کند و ویژگی‌هایش به فعلیت می‌رسند (رد ۴) و قوه نطق و تعقل نیز بخشی از آن است.

۶۵۹- گزینه (۴) نطق یعنی قابلیت تفکر و تعقل که در سخن گفتن، خودش را نشان می‌دهد. حال وقتی انسان تفکر می‌کند؛ یعنی زمانی که مشغول استدلال یا تعریف منطقی است، از قوه نطق خود استفاده می‌کند. علاوه بر این، انسان از طریق همین قوه نطق است که نظر خود را با دیگران در میان می‌گذارد، اما انجام یک کار یا اجرای یک تصمیم، به قوه اراده انسان بازمی‌گردد، نه قوه نطق.

۶۶۰- گزینه (۱) سقراط، افلاطون، ارسطو، کانت و دکارت برای انسان حقیقتی دوبعدی قائل‌اند و مارکس و هابز، انسان را تک‌بعدی و تک‌ساحتی تفسیر می‌کنند (رد ۳) و (۴)، اما باید دقت کنیم که کانت و دکارت متعلق به دوره جدید هستند. پس لزوماً با فیلسوفان یونانی در یک دسته نمی‌گنجند. از طرف دیگر، می‌دانیم که دیدگاه‌های افلاطون بازتاب‌دهنده دیدگاه‌های سقراط نیز هست و ارسطو نیز، دیدگاه‌های انسان‌شناسانه افلاطون را پذیرفته بود؛ بنابراین بیشترین شباهت میان این سه فیلسوف وجود دارد.

۶۶۱- گزینه (۱) دیدگاه ماتریالیستی، کل عالم هستی و تمامی پدیده‌های عالم را مادی و فیزیکی تفسیر می‌کند و این در اصل به این دلیل است که در معرفت‌شناسی، رویکرد تجربه‌گرایانه دارد و معتقد است تنها چیزی را می‌شود شناخت که به تجربه حسی درآید. خب! وقتی فقط ماده و خواص آن را می‌شود تجربه کرد، پس می‌شود گفت که جهان و آن چه وجود دارد، صرفاً مادی و فیزیکی است و غیر از ماده چیزی وجود ندارد؛ زیرا ما چیز دیگری را نشناخته‌ایم.

۶۶۲- گزینه (۱) هابز و مارکس، ماتریالیست‌اند و انسان را تک‌ساحتی می‌دانند؛ درست برخلاف افلاطون، ارسطو، کانت و دکارت.

۶۶۳- گزینه (۱) کانت انسان را موجودی اخلاقی تعریف می‌کند و از همین طریق نیز می‌کوشد وجود نفس برای انسان را اثبات کند.

۶۶۴- گزینه (۱) دکارت، انسان حقیقی را همان ذهن و موجودی می‌داند که می‌اندیشد.

۶۶۵- گزینه (۳) داروینیست‌ها نمی‌گویند انسان با حیوانات دیگر تفاوتی ندارد، زیرا انسان را نسبت به حیوانات دیگر، موجودی پیچیده‌تر می‌دانند. در واقع آن‌ها معتقدند این تفاوت‌ها را نمی‌شود تفاوتی حقیقی و بنیادی دانست.

۶۶۶- گزینه (۴) دیدگاه داروینیست‌ها به ماتریالیست‌ها نزدیک‌تر است؛ یعنی آن‌ها هم تجربه‌گرا محسوب می‌شوند.

۶۶۷- گزینه (۲) کانت از وجود وجدان اخلاقی به وجود اراده و از وجود اراده به وجود نفس غیرمادی پی می‌برد؛ بنابراین از وجود ویژگی‌هایی مثل دارابودن وجدان اخلاقی (معلول) پی می‌برد که انسان دارای نفس غیرمادی (علت) است.

۶۶۸- گزینه (۳) خودشناسی به معنای انسان‌شناسی؛ یعنی کشف چیستی و ماهیت انسان و ویژگی‌های این موجود. اما خودشناسی به معنای شناخت هر فرد از شخصیت خودش از این معنا فاصله دارد و بیشتر در مباحث تربیتی و روان‌شناسی به کار می‌رود.

۶۶۹- گزینه (۴) می‌دانیم که سقراط اثر مکتوبی از خود به جای نگذاشته است؛ اما از طرف دیگر، دیدگاه‌های شاگردش، افلاطون، منعکس‌کننده دیدگاه‌های سقراط نیز هست؛ پس باید به دنبال دیدگاهی بگردیم که از جانب افلاطون مطرح شده است. **بررسی گزینه‌ها:** ۱ دیدگاه ارسطوست. ۲ نظر و سخن کانت است.

۳ نظر ارسطوست. ۴ دیدگاه و بیان افلاطون است.

۶۷۰- گزینه (۱) گرچه در کتاب درسی به صراحت گفته نشده، اما سایر موجودات زنده نیز از نظر افلاطون دارای نفس‌اند. تفاوت انسان و حیوان در این است که نفس انسانی دارای عقل است.

۶۸۲- گزینه (۱) از نظر کانت، اگر انسان دارای وجدان است، پس باید اراده و اختیار داشته باشد، وگرنه وجود وجدان بی‌معناست.

۶۸۳- گزینه (۴) داروین با بررسی فسیل‌های حیوانات به این نتیجه رسید که موجودات جاندار پیچیده‌تر مانند انسان، از حیوانات ساده‌تر و به تدریج پدید آمده‌اند. **بررسی سایر گزینه‌ها:** ۱) نظریه داروین به خودی خود، وجود روح را انکار نمی‌کند. ۲) نظریه داروین «تحول تدریجی انواع» نام دارد، نه انسان. او درباره انواع جانوران صحبت می‌کند. ۳) داروین یک نظریه ارائه کرده نه یک حقیقت علمی؛ گرچه نظریه او طرفداران فراوانی دارد، اما هنوز از نظر علمی اثبات نشده و تنها یکی از بهترین نظریات برای پیدایش جانوران محسوب می‌شود.

۶۸۴- گزینه (۳) براساس دیدگاه داروینیستی، انسان با حیوانات دیگر، تفاوت بنیادینی ندارد و اخلاق و مفاهیمی از این دست، تنها به ضرورت زیست اجتماعی انسان به وجود آمده‌اند؛ پس انسان داروینیستی هم می‌تواند هم‌چنان به ضرورت اخلاقی معتقد باشد؛ گرچه آن را امری فطری و حقیقی نمی‌داند.

۶۸۵- گزینه (۴) متفکران غربی در دوره جدید به دو جریان اصلی تقسیم می‌شوند که یک جریان مانند افلاطون و ارسطو، انسان را موجودی دو بُعدی می‌دانند و جریان دیگر یا وجود نفس در انسان را انکار می‌کنند یا آن را فرع بر بدن و از آثار و لوازم بدن در نظر می‌گیرند.

۶۸۶- گزینه (۱) استدلال کانت برای اثبات نفس غیرمادی این است که انسان دارای وجدان اخلاقی است و وجدان بدون اراده و اختیار معنا نمی‌دهد. حال چون این اراده و اختیار ویژگی بدن مادی نیست، پس انسان یک بُعد غیرمادی هم باید داشته باشد که همان نفس انسان است. خب! حالا اگر بگوییم بدن مادی می‌تواند اراده داشته باشد، یکی از مقدمات استدلال او را نقض کرده‌ایم.

۶۸۷- گزینه (۲) درست است که ماتریالیست‌ها درباره انسان صحبت می‌کنند؛ اما فراموش نکنیم که انسان‌شناسی فلسفی، یکی از شاخه‌های فلسفه است که مبانی هستی‌شناسی را وارد علوم دیگر می‌کند. از این نظر، ماتریالیسم در اصل درباره هستی حرف می‌زند و عالم هستی را صرفاً مادی در نظر می‌گیرد. پس یک رویکرد هستی‌شناسانه است.

۶۸۸- گزینه (۲) خیلی دقت کنید! براساس نظریه «تحول تدریجی» از وقتی به انسان، انسان می‌گوییم، همین موجود اجتماعی با همین توانایی‌های ذهنی است. این عبارت می‌گوید انسان رفته‌رفته و با تکامل موجودی اجتماعی و اخلاقی شده؛ در حالی که داروینیست‌ها انسان را موجودی اخلاقی نمی‌دانند. بلکه اخلاق را یکسری قواعد ابدایی برای رفع نیازها در نظر می‌گیرند.

۶۸۹- گزینه (۴) درست است که داروینیست‌ها انسان را حیوان راست‌قامت و ماتریالیست‌ها انسان را ماشینی پیچیده می‌دانستند؛ اما هیچ‌کدام از این دو علت ابداع اخلاق نبود. از نظر آن‌ها، انسان اخلاق را ابداع کرد تا بتواند برای زندگی اجتماعی که نیازمندش بود، ضوابطی داشته باشد.

۶۹۰- گزینه (۴) در این‌جا، پروانه سعی کرده است ماهیت و حقیقت انسان را تعریف کند. حالا چرا می‌گوید برخلاف ارسطو؟ چون ارسطو حقیقت انسان را ناطق بودن دانسته بود، ولی پروانه حقیقت انسان را موجود اخلاقی بودن می‌داند.

۶۹۱- گزینه (۲) داروینیست‌ها و ماتریالیست‌ها اصلاً به وجود روح و بُعد غیرمادی برای انسان قائل نیستند؛ بنابراین مسئله تأثیر متقابل روح و بدن نیز برایشان معنا ندارد (رد ۳ و ۴). ملاصدرا نیز رابطه و تأثیر متقابل روح و بدن بر یکدیگر را تشریح کرده است، اما دکارت از یک طرف می‌گوید روح و بدن کاملاً از هم مجزا هستند و ویژگی‌های متفاوت دارند و از طرف دیگر می‌گوید این دو با هم رابطه دارند. در واقع، چون دکارت روح و بدن را کاملاً از هم جدا می‌داند، نمی‌تواند رابطه این دو با هم را تشریح کند.

۶۹۲- گزینه (۳) انسان‌شناسی فلسفی می‌خواهد چیستی و ماهیت انسان را کشف کند و براساس شناخت انسان به عنوان یک موجود، جایگاه این موجود را در عالم هستی معین سازد.

۶۷۱- گزینه (۲) «نطق» در اصل به معنای سخن گفتن است، اما ارسطو منظورش قدرت تعقل و تفکر انسان است، زیرا وقتی فکر می‌کنیم در واقع از تصورات و تصدیقاتمان استفاده می‌کنیم تا یک نتیجه بگیریم و در این حالت، انگار با خودمان صحبت می‌کنیم. علاوه بر این، گاهی نیز از طریق همین قابلیت سخن گفتن، محتوای استدلالمان را با دیگران در میان می‌گذاریم.

۶۷۲- گزینه (۱) از نظر ارسطو، نفس انسانی در بدو تولد، حالت بالقوه دارد و به مرور، ویژگی‌هایش به فعلیت می‌رسند؛ پس بسیاری از توانایی‌های انسان به تدریج برای او به فعلیت می‌رسند.

بررسی سایر گزینه‌ها: ۲) حیات انسان نیز مربوط به نفس اوست، نه جسم. ۳) حقیقت انسان دو بُعد روح و جسم است و حقیقت برتر او نیز بُعد نفسانی یا روحانی است، نه فقط نطق. ۴) ارسطو، داشتن نفس را منحصر به انسان ندانسته، بلکه نفس انسانی را متفاوت از نفس سایر جانداران می‌داند.

۶۷۳- گزینه (۱) نفس انسان در بدو تولد صرفاً عامل حیات اوست و هیچ‌کدام از ویژگی‌هایش مانند علم، تفکر و عواطف او فعلیت ندارد. از این نظر، انسان و حیوان تفاوتی با هم ندارند و انسان با فعلیت‌یافتن ویژگی‌های نفسش از حیوان متفاوت می‌شود.

۶۷۴- گزینه (۳) ارسطو، نفس را عامل حیات می‌داند؛ پس میان تمامی جانداران مشترک است. اما دکارت نفس را با قوه نطق در ارسطو برابر می‌داند؛ پس تنها مخصوص انسان است؛ بنابراین نفس ارسطویی با نفس دکارتی نسبت عموم و خصوص مطلق دارند.

۶۷۵- گزینه (۴) انسان در تفکر و اندیشه در حال سامان‌دهی به تصورات و تصدیقات ذهنی خود است و این کار مانند این است که با خودش در حال صحبت باشد. در ضمن، انسان محتوای استدلال و نتیجه تفکراتش را با نطق به دیگران منتقل می‌کند؛ بنابراین نطق نشان‌دهنده این است که انسان عقل دارد و تعقل در گفتار و نطق انسان نمود پیدا می‌کند. حواسمان باشد که نطق یعنی گفتار معنادار نه جملات بی‌معنا؛ پس وقتی حرف می‌زنیم، در حال تفکر هستیم.

بررسی سایر گزینه‌ها: ۱) برعکس! تعقل پیش‌شرط نطق است. ۲) تصورکردن تعقل نیازی به گفتار ندارد. ۳) هر تعقلی نوعی نطق است و هر نطقی نوعی تعقل.

۶۷۶- گزینه (۲) از نظر دکارت، بدن انسان تابع قوانین فیزیکی است و همین موجب می‌شود اختیار و اراده از انسان سلب شود، اما وقتی می‌گوید روح از قوانین فیزیکی رهاست، قدرت اراده انسان را به نفس نسبت می‌دهد و از این طریق، وجود اراده و اختیار انسان را اثبات می‌کند.

۶۷۷- گزینه (۲) دکارت، بدن انسان را یک ماشین پیچیده و خودکار می‌داند، نه ذهن را. او معتقد است بدن انسان مانند دیگر حیوانات فقط یک ماشین است، اما ذهن اساساً همان نفس انسان است و تفاوتش با سایر حیوانات در غیرمادی بودن آن است.

۶۷۸- گزینه (۳) نفس، امری غیرمادی است و نمی‌توان از طریق شناخت تجربی آن را اثبات کرد. اگر بخواهیم به وجود نفس قائل شویم، باید آن را از طریق استدلال عقلی محض اثبات کنیم، در حالی که برای تجربه‌گرایان استدلال عقلی صرف، ارزش و اعتبار ندارد. به همین دلیل معمولاً آن‌ها به وجود نفس غیرمادی باور ندارند.

۶۷۹- گزینه (۱) روح و بدن در نظر دکارت کاملاً از هم مجزا هستند و روح است که از بدن استفاده می‌کند. روح از قید و بند قوانین فیزیکی آزاد است، اما بدن تابع قوانین دنیای مادی و فیزیکی است.

۶۸۰- گزینه (۳) هم کانت و هم دکارت کوشیدند تا وجود اراده و اختیار را برای انسان اثبات کنند و هر دو متفکر، این اراده را به نفس انسان مربوط می‌دانستند.

۶۸۱- گزینه (۲) کسانی که وجود جنبه نفسانی و غیرمادی در انسان را نفی می‌کنند، معتقدند که به‌جز از طریق تجربی و ادراک حسی نمی‌توان چیزی را شناخت؛ زیرا در غیر این صورت، می‌توانستند با استدلال عقلانی محض، وجود نفس برای انسان را اثبات کنند.

۶۹۳- گزینه (۲): هم کانت و هم دکارت در استدلال هایشان نشان می دهند که انسان دارای دو بُعد جسم و روح است و روح دارای اراده و اختیار و رها از بند قوانین فیزیکی است.

بررسی سایر گزینه ها: ۱ از نظر افلاطون، عقل جزئی از نفس انسان است، نه برعکس. ۳ خیلی حواستان باشد! هابز انسان را ماشین پیچیده می داند ولی دکارت بدن انسان را. ۴ داروینیست ها گرچه میان انسان و حیوان تفاوت جدی نمی بینند، اما معتقدند چون انسان به حیات اجتماعی نیاز دارد، ضرورتاً به اخلاق هم نیاز دارد.

۶۹۴- گزینه (۳): این عبارت یک تناقض منطقی است و درک آن توسط عقل محض انجام می شود. افلاطون هم معتقد است که عقل جزئی از نفس انسانی است؛ پس درک این مسئله مربوط به نفس اوست.

بررسی سایر گزینه ها: ۱ همه موجودات زنده از نظر افلاطون نفس دارند، اما عقل جزء خاص و ویژه نفس انسانی است. ۲ این دیدگاه مربوط به افلاطون نیست و در درس بعدی می بینیم که ایده فیلسوفان مسلمان و ارسطو است. ۴ اگر حقیقت برتر همان نفس است، موجودات زنده دیگر هم نفس دارند.

۶۹۵- گزینه (۲): در نظر ماتریالیست ها آنچه انسان را انسان کرده است، همان بدن و ویژگی های خاص بدن انسان است که مانند یک ماشین پیچیده عمل می کند. از این نظر، حقیقت انسان مثل حقیقت آب است که عبارت است از عناصر و اجزای تشکیل دهنده آب.

بررسی سایر گزینه ها: ۱ در این جا با دو هویت کاملاً مستقل روبه رو هستیم. ۳ در این جا از دل یک چیز مانند بذر، چیز دیگری مانند جوانه به وجود آمده است. ۴ این جا هم دو هویت مستقل داریم.

۶۹۶- گزینه (۲): افلاطون معتقد بود که نفس می تواند با مراقبت و تربیت به فضایل آراسته و زیبا شود. ارسطو هم معتقد بود نفس در ابتدای تولد حالت بالقوه دارد و به تدریج فعلیت و تکامل می یابد.

بررسی سایر گزینه ها: ۱ برعکس! تفکر انسان در گفتار او تبلور می یابد. ۳ حالت بالقوه نفس انسان هم عامل حیات است و فعلیت یافتن ویژگی های نفس، او را از سایر جانداران متفاوت می کند. ۴ نفس با قوه نطق فرق دارد؛ قوه نطق یکی از اجزای نفس انسانی است.

۶۹۷- گزینه (۴): ما در تفکر، از تصورات و تصدیقات کمک می گیریم و آن ها را در قالب استدلال سامان می بخشیم. این کار در ذهن ما به گونه ای انجام می شود که انگار با خودمان در حال صحبت هستیم. علاوه بر این، ما محتوای اندیشه و نتایج استدلال هایمان را با گفتار به دیگران منتقل می کنیم. به همین دلیل، ارسطو معتقد بود که تعقل انسان در گفتار و توانایی نطق او نمود پیدا می کند.

بررسی سایر گزینه ها: ۱ خیر! توانایی صحبت کردن شرط تفکر نیست؛ بلکه توانایی تفکر شرط صحبت کردن است. ۲ این عبارت خود تفکر را تعریف کرده، نه نطق را. ۳ لزوماً چنین نیست.

۶۹۸- گزینه (۱): از نظر ارسطو، نفس عامل حیات است؛ یعنی اگر جسمی جاندار باشد، دارای نفس است با این تفاوت که میان نفس انسانی و گیاهی و حیوانی تفاوت هایی وجود دارد. اما دکارت بدن را یک ماشین پیچیده خودکار می داند؛ یعنی بدن به صورت خودکار زنده است و نیازی به نفس ندارد. از این عبارت می توانیم نتیجه بگیریم که اولاً موجودات زنده لزوماً دارای نفس نیستند و ثانیاً نفس یا روح فقط ویژگی انسان است که همان اندیشه ورزی محسوب می شود. پس دکارت مخالف این است که بدن بدون روح بی جان است.

۶۹۹- گزینه (۳): این عبارت دیدگاه دکارت را بازگو می کند. حالا اگر معتقد باشیم بدن ماشین پیچیده و خودکار است و روح مرکز اندیشه و عامل تفکر و اختیار، در واقع سایر حیوانات را نیز ماشین پیچیده به نظر گرفته ایم، زیرا معتقدیم برخی اجسام می توانند زنده باشند، اما روح نداشته باشند.

بررسی سایر گزینه ها: ۱ از این عبارت نمی توان نتیجه گرفت که موجودات دیگر دارای روح هستند. ۲ برعکس، این عبارت انسان را روح می داند، نه ترکیب بدن و روح. ۴ خیر، براساس این عبارت، موجود بی روح می تواند جاندار یا بی جان باشد.

۷۰۰- گزینه (۳): اول باید بدانیم که ماتریالیسم دیدگاهی است که جهان را صرفاً مادی و محسوس می داند؛ یعنی یک رویکرد هستی شناسانه است. دوم هم باید حواسمان باشد که میان معرفت شناسی و هستی شناسی تفاوت های زیادی وجود دارد، زیرا اگر در معرفت شناسی بگویم امکان شناخت یک چیز وجود ندارد، لزوماً به معنای عدم وجود آن چیز نیست.

بررسی گزینه ها: ۱ فقط در مورد شناخت تجربی توضیح داده و نمی توان نتیجه خاصی گرفت. ۲ این جا هم با گزینه معرفت شناسانه روبه رو هستیم که رویکرد تجربه گراهاست. ۳ خب! در این جا از یک مقدمه معرفت شناسانه یک نتیجه هستی شناسانه گرفته شده و می گوید: احتمال وجود چیزی که قابلیت اثبات تجربی ندارد، کم است. خب! جهان غیرمادی را هم نمی شود با تجربه اثبات کرد؛ پس این عبارت می تواند ما را به سمت ماتریالیسم بکشاند. ۴ این گزینه هم گرچه می تواند مقدمه ای باشد برای رسیدن به ماتریالیسم، اما چون صرفاً در حیطه معرفت شناسی صحبت کرده، مستقیماً به ماتریالیسم نمی رسد.

۷۰۱- گزینه (۱): دکارت نفس یا روح را به عنوان موجود دارای اندیشه و تفکر در نظر می گیرد. در حالی که ارسطو روح را به عنوان عامل حیات جانداران در نظر می گرفت و می گفت روح انسان دارای قوه نطق است که او را از دیگر جانداران متمایز می کند. پس دکارت معنای روح را به معنای قوه نطق تقلیل و کاهش داد.

بررسی سایر گزینه ها: ۲ انسان با وجود نفس انسانی که دارای قوه عقل است از سایر موجودات متمایز می شود، نه با وجود نفس. ۳ ماتریالیست ها نمی توانند این گزینه را بپذیرند. ۴ ضرورت زیست اجتماعی در میان حیوانات نیز وجود دارد و ماتریالیسم لزوماً برای توجیه این مسئله دچار چالش نمی شود.

۷۰۲- گزینه (۴): کانت و دکارت هر دو معتقد بودند که اراده و اختیار انسان ناشی از نفس اوست، زیرا بدن مادی نمی تواند دارای اختیار باشد، اما ارسطو اولاً لزوماً چنین دیدگاهی ندارد و ثانیاً روح را عامل حیات بدن می داند. پس روح کاملاً از بدن مستقل نیست.

بررسی سایر گزینه ها: ۱ هم دکارت و هم کانت مخالف این عقیده اند. ۲ هم مارکس و هم داروین موافق این دیدگاه اند. ۳ هم ارسطو و هم افلاطون موافق این دیدگاه هستند.

۷۰۳- گزینه (۴): افلاطون اخلاق را یک فضیلت ذاتی برای نفس انسان می داند و زیست اخلاقی را ضرورت. اما ماتریالیست ها که به وجود نفس غیرمادی اعتقادی ندارند، معتقدند که انسان نه از روی ذات و فطرت و نه از روی غریزه، بلکه به ناچار، چون موجودی اجتماعی است، نیاز دارد تا با وضع و رعایت قواعد اخلاقی، نیازهای مادی زندگی طبیعی اش را برطرف کند. به عبارت دیگر، جبر محیطی باعث می شود انسان مجبور باشد در جمع زندگی کند و برای زیست جمعی نیز به اخلاق نیاز دارد. پس فایده اخلاق این است که موجب تأمین نیازهای مادی و طبیعی او می شود.

۷۰۴- گزینه (۲): برای پاسخ گویی به این سؤال باید هم استدلال کانت را بدانیم و هم قواعد منطقی را بشناسیم. کانت می گوید انسان وجدان اخلاقی دارد. وجود وجدان بدون وجود اراده، معنا نمی دهد و وجود اراده به وجود نفس غیرمادی وابسته است. حالا باید از نظر منطقی حواسمان باشد که وضع تالی و رفع مقدم نتیجه بخش نیستند؛ یعنی:

۱- از وجود وجدان به وجود اراده پی می بریم، اما از عدم وجود وجدان نمی توان عدم وجود اراده را نتیجه گرفت (رد ۱).
۲- از اخلاق گرا بودن به داشتن اراده می رسیم؛ یعنی وجود اخلاق به وجود اراده متکی است؛ پس اگر اراده نباشد، اخلاق نیست (تأیید ۲).

۷۱۶- گزینه (۱) فیلسوفان مسلمان، نفس را امری غیرمادی می‌دانند. پس برای اثبات آن از استدلال عقلی و غیرتجربی استفاده می‌کنند. بنابراین از نظر معرفت‌شناسی به عقل‌گرایان نزدیک‌اند که استدلال عقلی صرف و غیرتجربی را نیز شناخت‌آور محسوب می‌کنند.

۷۱۷- گزینه (۴) ابن‌سینا نیز مانند عرفا برای روح جایگاهی بسیار رفیع در نظر می‌گرفت و معتقد بود روح انسانی مشتاق است که به جایگاه حقیقی خویش و نزد خداوند بازگردد.

بررسی سایر گزینه‌ها: ۱) وحدت حقیقی روح و بدن دیدگاه ملاصدراست. ۲) تفکر و عواطف فقط ویژه نفس است، نه بدن و کالبد. ۳) این عبارت بیان سهروردی است، نه ابن‌سینا.

۷۱۸- گزینه (۱) از نظر فیلسوفان مسلمان، انسان نه موجودی صرفاً مادی است و نه صرفاً غیرمادی، بلکه دارای هر دو بُعد است. بُعد روحانی و نفسانی او هدیه‌ای آسمانی است که ارزش‌ها و فضائل انسانی نیز از آن سرچشمه می‌گیرند.

۷۱۹- گزینه (۴) از نظر ابن‌سینا، نفس دارای خودآگاهی است، در یک مرحله از رشد جنینی به بدن اضافه می‌شود و ماهیت مشخصی دارد، اما این نفس نامتناهی نیست.

۷۲۰- گزینه (۴) فیلسوفان مسلمان باور دارند که انسان می‌تواند با طی طریق، در نهایت به جایگاه حقیقی خود در نزد خداوند دست یابد، اما رسیدن به چنین مرحله‌ای را مربوط به بُعد روحانی انسان می‌دانند و می‌گویند، نمی‌شود انسان را صرفاً جسم دانست و در عین حال به چنین چیزی باور داشت.

۷۲۱- گزینه (۱) نفس انسان با این‌که از جنس نور است و در اصل باید در مشرق عالم و نزد نورالانوار باشد، به دلیل بودن در عالم ماده، احساس غربت می‌کند و شوق بازگشت به منزل اصلی خود را دارد که همان مشرق است.

بررسی سایر گزینه‌ها: ۲) تنها خداوند است که نور کامل محسوب می‌شود. ۳) نفس از بدو تولد در عالم ماده قرار می‌گیرد، نه در عالم مجردات و مشرق عالم. ۴) نورالانوار همان خداوند است که نور محض است.

۷۲۲- گزینه (۱) سهروردی خداوند را نور کامل، نور محض و یا همان نورالانوار می‌نامید که مشرق عالم محسوب می‌شود. در سوی دیگر، مغرب عالم نور ناقص است.

۷۲۳- گزینه (۳) در جغرافیای فلسفی سهروردی، مشرق عالم همان نورالانوار و نور محض است و مغرب عالم، همان تاریکی و ظلمات است؛ بنابراین هر چه از مشرق یا نورالانوار فاصله بگیریم، تاریکی بیشتر می‌شود و به عالم ماده نزدیک شده‌ایم.

۷۲۴- گزینه (۲) در اصطلاح‌شناسی سهروردی، او به جای مفهوم وجود (نه حقیقت) از «نور» استفاده می‌کند (رد ۱). عالم هستی را مراتب نور می‌نامد (رد ۳) و پایین‌ترین مرتبه از این نور را مغرب عالم نام می‌گذارد. در نظر او، خداوند نورانیت محض است و نفس انسانی نیز مرتبه‌ای از نور است نه خود نورانیت محض (رد ۴).

۷۲۵- گزینه (۳) سهروردی روح انسانی را از جنس نور می‌داند و از مشرق عالم، منتهی این نور از وطنش دور افتاده است (رد ۱) و در مغرب عالم؛ یعنی عالم خاکی، در آمیختگی با بدن به ترکیبی از نور و ظلمت تبدیل شده است. این نور هیچ‌گاه نورانیت محض نبوده و فروغی از نورانیت محض یا همان خداست (رد ۴) و اگر تربیت شود و به سوی مسکن حقیقی‌اش برود، می‌تواند حقایق را بهتر رؤیت کند (رد ۲).

۷۲۶- گزینه (۴) از نظر حکمت متعالیه، روح و بدن انسان وحدت حقیقی دارند و از هم مجزا نیستند؛ بنابراین روح به بدن ضمیمه نشده است.

۷۲۷- گزینه (۱) هم ابن‌سینا و هم ملاصدرا معتقدند که انسان دارای دو بُعد روحانی و جسمانی است (رد ۲ و ۳) و هر دو معتقدند این روح می‌تواند و باید به کمال برسد، اما ملاصدرا معتقد است که انسان با خواست و آگاهی خود باید مسیری را انتخاب کند که به کمال نامتناهی می‌رسد؛ یعنی انسان از ابتدا هویت مشخصی ندارد، در حالی که ابن‌سینا این عقیده را ندارد.

۳- از وجود فضایل اخلاقی به وجود اراده می‌رسیم، اما از رفع مقدم؛ یعنی عدم وجود فضایل اخلاقی نمی‌توان عدم وجود اختیار را نتیجه گرفت (رد ۳).

۴- از وجود وجدان به وجود نفس می‌رسیم، اما از رفع مقدم؛ یعنی عدم وجود وجدان نمی‌توان عدم وجود نفس غیرمادی را نتیجه گرفت.

۷۰۵- گزینه (۴) داروینیست‌ها معتقدند که انسان به عنوان یکی از انواع موجودات زنده که سیر تکاملی آن بیشتر بوده و مغز پیچیده‌تری دارد، برای بقا نیازمند زیست اجتماعی بوده و این زیست اجتماعی را با توجه به قدرت تفکری که دارد با وضع قواعد اخلاقی نظم بخشیده است؛ بنابراین، رعایت حقوق دیگران یکی از قواعدی است که انسان برای بقا و رفع نیازهای اولیه خود ایجاد کرده است.

بررسی سایر گزینه‌ها: ۱) ماشین‌دانستن بدن، یک رویکرد مکانیکی و فیزیکی است، ولی داروینیست‌ها رویکردی زیست‌شناسانه دارند. ۲) داروینیست‌ها فرایند تکاملی را مختص جانداران می‌دانند، نه همه موجودات مادی. ۳) از نظر داروینیست‌ها فضایل اخلاقی یک میل طبیعی نیست، بلکه برای رفع نیازهای اساسی انسان وضع شده است.

درس ۱۰ چیستی انسان (۲)

۷۰۶- گزینه (۲) فیلسوفان مسلمان با الهام از آموزه‌های دینی و با آن‌چه از افلاطون و ارسطو به دستشان رسیده بود، حقیقت انسانی را تبیین می‌کردند.

بررسی سایر گزینه‌ها: ۱) همه فیلسوفان مسلمان عارف نبودند، اما همگی با عرفان و آموزه‌های آن آشنا بودند. ۳) الهی‌دانستن روح، تحت تأثیر آموزه‌های دینی بود. ۴) فیلسوفان مسلمان براساس دیدگاه‌های ارسطو و افلاطون، انسان را آمیخته‌ای از جسم و روح در نظر می‌گرفتند، نه صرفاً موجودی روحانی و غیرمادی.

۷۰۷- گزینه (۳) ابن‌سینا معتقد است که وقتی بدن انسان در دوره جنینی صاحب همه اندام‌های بدنی شد، خداوند روح انسانی را به آن عطا می‌کند.

۷۰۸- گزینه (۳) از نظر ابن‌سینا، کسب علم ویژگی نفس است و بدن این توانایی را ندارد. هم‌چنین نفس پس از تکامل رشد در دوره جنینی شکل می‌گیرد. (رد ۲) نفس در ابتدا قابلیت کسب امور مربوط به خود را دارد، ولی به صورت بالقوه (رد ۱) و به تدریج مانند بدن رشد می‌کند و دارای ویژگی‌های غیرمادی می‌شود.

۷۰۹- گزینه (۳) سهروردی در اصل فیلسوف بود؛ به همین دلیل در فلسفه‌اش، الهامات و معارف شهودی‌اش را با زبان فلسفی و استدلالی بیان می‌کرد، نه برعکس.

۷۱۰- گزینه (۴) در زبان فلسفی سهروردی، به جای مفهوم «وجود» از اصطلاح «نور» استفاده می‌شود.

۷۱۱- گزینه (۴) در فلسفه سهروردی، حقیقت انسانی همان نفس است که در واقع نوعی نور است و مسکن حقیقی‌اش مشرق عالم محسوب می‌شود، اما در بدن مادی و مغرب عالم گرفتار مانده است.

۷۱۲- گزینه (۳) از نظر ملاصدرا، روح انسانی ظرفیت بی‌نهایت دارد و بسته به اختیار و اراده‌اش می‌تواند هر مسیری را انتخاب کند، به همین دلیل انسان از همان ابتدا هویت مشخص و معینی ندارد.

۷۱۳- گزینه (۲) فیلسوفان مسلمان معتقد نیستند که نفس و بدن کاملاً از هم مستقل‌اند. از نظر آن‌ها نفس و بدن با هم حقیقت انسان را شکل می‌دهند. افزون بر این، ملاصدرا تلاش کرده تا یکی‌بودن این دو و وحدت حقیقی آن‌ها را تبیین کند.

۷۱۴- گزینه (۲) به‌جز هابز، تمامی فیلسوفانی که در گزینه‌ها نامشان آمده، برای انسان دو بُعد نفس و بدن قائل‌اند.

۷۱۵- گزینه (۱) هر سه فیلسوف بزرگ عالم اسلام، نفس را امری مجرد از ماده می‌دانند که از مبدأ هستی، دور افتاده و در شوق بازگشت به اصل خویش به سر می‌برد.